

تمایز صفات ذات و صفات فعل، از دیدگاه ثقة الاسلام کلینی

منصور پهلوان*

چکیده: یکی از موضوعات مهم علم کلام، بحث صفات خدا و تمایز صفات ذات از صفات فعل است. مرحوم کلینی در کتاب التوحید کافی، هفت حدیث در باب صفات خدا روایت کرده و به دلیل اهمیت موضوع، دانشمندان بزرگی چون مآصلح مازندرانی، علامه مجلسی، مآصدرا و دیگران به شرح و تفسیر حدیثهای روایت شده و توضیح کلینی در ذیل احادیث، پرداخته‌اند. در این مقاله، پس از بیان کلام مرحوم کلینی، اقوال شارحان ذکر و مورد نقد و بررسی قرار گرفته و در پایان، نویسنده تفسیر خود را از کلام کلینی بیان کرده است. بر اساس این تفسیر، درستی و استحکام قاعده کلینی در تمایز صفات ذات از صفات فعل، به خوبی، مشخص شده است.

کلیدواژه: صفات ذات / صفات فعل / صفات خدا / توحید /

صفات خدا ج حدیث / علم خدا / قدرت خدا

مقدمه

ثقة الاسلام کلینی در کتاب التوحید کافی بابی تحت عنوان «الإرادة أئها من

*. استاد دانشگاه تهران.

صفات الفعل و سائر صفات الفعل» گشوده و پس از نقل هفت روایت در این موضوع، ذیل عنوان «جملة القول في صفات الذات و صفات الفعل» به بیان تمایز بین صفات ذات و صفات فعل، پرداخته است. البتّه در گوینده کلام «جملة القول» اختلاف است، چنانکه ملاً صالح مازندرانی می‌نویسد:

أختلف العلماء في أنّ هذه الجملة و تفسيرها من كلام المصنّف أو من جملة الحديث. فذهب بعض الأفاضل إلى أنّهما من تتمّة الحديث كما يقتضيه السوق. و لا صارف هناك يوجب حملها على أنّهما من كلام المصنّف. و قال السّيد المحقّق الداماد و الفاضل الأمين الاسترآبادي أنّهما من كلام المصنّف؛ فإنّ أحاديث هذا الباب مذكورة في كتاب التوحيد للصدوق رحمه الله و ليس فيه جملة القول إلى آخره، بل فيه بيان المعيار المميّز بين صفات الذات و صفات الفعل بوجه قريب من كلام المصنّف. (۵: ج ۳، ص ۳۶۲)

علامه مجلسی خربیت صناعت حدیث و غوّاص بحار انوار احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام نیز این عبارات را از کلینی می‌داند و می‌نویسد:

قوله: جملة القول... هذا التحقيق للمصنّف عليه السلام و ليس من تتمّة الخبر و غرضه الفرق بين صفات الذات و صفات الفعل. (۶: ج ۲، ص ۲۲)

کلینی در تمایز صفات ذات و صفات فعل، به نحو اجمال، می‌گوید:

إنّ كلّ شَيْئَيْنِ و صفت الله بهما و كانا جميعاً في الوجود فذلك صفة فعل. (۵:

ج ۲، ص ۲۲)

هر دو صفت وجودی مقابل یکدیگر که خدا را بدانها وصف کنی، از صفات فعل است و نه صفات ذات؛ مثل حبّ و بغض و رضا و سخط که خداوند به آنها وصف می‌شود؛ اما اتّصاف او به دو صفت متقابل ذاتی، محال است. بنابراین، اوصافی مانند حیات، قدرت و علم، از اوصاف ذات است؛ زیرا مقابل وجودی برای آن متصوّر نیست.

کلینی در دنباله می گوید:

ألا ترى أنّا لانجد في الوجود ما لا يعلم و ما لا يقدر عليه و كذلك صفات

ذاته الأزليّ لسنا نصفه بقدره و عجز. (همان)

ما در وجود، چیزی را که او بدان علم و بر آن قدرت نداشته باشد، نمی یابیم و این دلیل بر آن است که علم و قدرت از صفات ذاتی اوست. تمامی صفات ذاتی ازلی او چنین است و نمی توانیم آنها را با اوصاف قدرت و عجز، وصف کنیم.

آن گاه برای وضوح بیشتر، مثالهایی می آورد و می نویسد:

يجوز أن يقال يحبّ من أطاعه و يبغض من عصاه... و إنّه يرضى و يسخط؛ و

لا يجوز أن يقال: يقدر ان يعلم و لا يقدر أن لا يعلم. (همان: ص ۱۵۱)

رواست که گفته شود او مطیعانش را دوست می دارد و عاصیانش را دشمن می دارد، او خشنود می شود و خشم می گیرد؛ اما روا نیست که بگوییم او قادر است که بداند و او قادر نیست که نداند؛ زیرا علم از اوصاف ذات است و وصف قدرت و عجز بر آن روا نیست.

حکیم ملاًصدرای شیرازی در شرح اصول کافی، این بیان شیخ کلینی را یک

«قاعده علمی» و یک «قانون جملی» در معرفت صفات ذات و صفات فعل،

می خواند و آن را به زیبایی، تقریر می کند. وی می نویسد:

ذكر الشيخ عليه السلام في هذا الحديث قاعدة علمية بها يعرف الفرق بين صفات ذاته

و صفات أفعاله. و هي أنّ كلّ صفة وجودية لها مقابل وجودي، فهي من

صفات الأفعال لا من صفات الذات؛ لأنّ صفاته الذاتية كلّها عين ذاته و

ذاته ممّا لا ضدّ له. و هذا قانون جمليّ في معرفة صفات الذات و صفات

الفعل. ثمّ فسّره و مزّجه بذكر الأمثلة المخصوصة المندرجة تحت الجملة. (۳)

ذیل روایت (۳۰۱)

ملاًصدرا از وجه دیگری که شیخ کلینی در فرق صفات ذات و صفات فعل ذکر

فرموده، یاد کرده و آن را نیز به نیکویی، تقریر کرده است. وی در ذیل عبارت شیخ



که می گوید: «و لا يجوز أن يقال يقدر أن يعلم» می نویسد:

إشارة إلى وجه آخر في بيان الفرق بين صفة الذات و صفة الفعل. و هو أن القدرة صفة ذاتية تتعلق بالممكنات لا غير و نسبتها بما هي قدرة إلى طرفي الشيء الممكن على السواء، فلا يتعلق بالواجب و لا بالمتنع. فكل ما هو صفة الذات فهو أزلّي غير مقدور، و كل ما هو صفة الفعل فهو ممكن مقدور. و بهذا يعرف الفرق بين الصفتين. (همان)

او می گوید: چون قدرت حق بر امور ممکن تعلق می گیرد، نمی توانیم بگوئیم او قادر است که بداند یا قادر است که نداند.

لما كان علمه تعالى بالأشياء ضرورياً واجباً بالذات و عدم علمه بها محالاً ممتنعاً بالذات، فلا يجوز أن يقال: يقدر أن يعلم و لا يقدر أن لا يعلم؛ لأن أحد الطرفين واجب بالذات و الآخر ممتنع بالذات، و مصحح المقدورية هو الإمكان. و كذا الكلام في صفة الملك و العزة و الحكمة و الجود و المغفرة و الغفران و غيرها من صفات الذات؛ كالعظمة و الكبرياء و الجلال و الجمال و الجبروت و أمثالها. و هذا بخلاف صفات الفعل، فإنه يجوز أن يقال: يقدر أن يثيب و يعاقب و يقدر أن لا يثيب و لا يعاقب، و يقدر أن يحيي و يقدر أن يميت، و يقدر أن يهدي و يقدر أن يضلّ، و هكذا في سائر صفات الأفعال. فن هذا السبيل يعلم الفرق بين صفة الذات و صفة الفعل. (همان)

وی می گوید: چون علم حق تعالی واجب و جهل او ممتنع است، نمی توان آن دورا متعلق قدرت دانست؛ زیرا مصحح مقدوریت، امکان است و علم و جهل حق تعالی ممکن نیست.

تأیید و تقریر این حکیم نامور از استدلالهای متین محدث والا مقام ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، دلالت بر آن دارد که این محدث بزرگ، نه تنها در علوم

نقلی و حدیث، بلکه در علوم عقلی و کلام نیز سرآمد بوده است. ملاً صالح مازندرانی حکیم و محدّث و شارح اصول و روضه کافی نیز بیان ابو جعفر کلینی را در تمییز صفات ذات از صفات افعال، چنین تقریر کرده است:

وللتمیّز بین الصفات الذاتیّة و الصفات الفعلیّة طریقان: أحدهما أنّ كلّ صفة توجد فيه سبحانه دون نقيضها فهي من الصفات الذاتیّة، و كلّ صفة توجد فيه مع نقيضها فهي من الصفات الفعلیّة. و ثانيهما أنّ كلّ صفة لا يجوز أن يتعلّق بها قدرته و إرادته فهي من صفات الذات، و كلّ صفة يجوز أن يتعلّق بها قدرته و إرادته فهي من صفات الفعل. (۵: ج ۳، ص ۳۶۰)

علامه محمّدباقر مجلسی نیز در مرآة العقول، به تفسیر کلام شیخ کلینی می پردازد و می گوید: هدف کلینی از این تحقیق، فرق نهادن بین صفات ذات و صفات فعل است، آن گاه ادله او را چنین تقریر می کند:

الأوّل: أنّ كلّ صفة وجودیّة لها مقابل وجودی، فهي من صفات الأفعال لا من صفات الذات؛ لأنّ صفاته الذاتیّة كلّها عين ذاته، و ذاته ممّا لا ضدّ له. والثانی: ما أشار إليه بقوله: «و لا يجوز أن يقال: يقدر أن يعلم»، و الحاصل أنّ القدرة صفة ذاتیّة تتعلّق بالممكنات لا غیر، فلا تتعلّق بالواجب و لا بالمتنع. فكلّ ما هو صفة الذات فهو أزلّی غیر مقدور، و كلّ ما هو صفة الفعل فهو ممكن مقدور، و بهذا يعرف الفرق بین الصفتین (۶: ج ۲، ص ۲۲)

این بیان علامه مجلسی با توضیح ملاصدرا در شرح اصول کافی، بسیار شباهت دارد و می توان آن را از زمره دلایل ورود و تبخّر این محدّث و الامقام در مباحث حکمی و نظری به شمار آورد.

اقوال شارحان

کلام کلینی در تمییز صفات ذات از صفات فعل، کاملاً روشن و گویاست؛ امّا

بعضی از شارحان، در تفسیر کلام او توجیهاتی را مطرح کرده‌اند که با مراد کلینی اندکی متفاوت است. در ذیل به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مآلصالح مازندرانی در تفسیر این کلام شیخ که می‌فرماید: «و لایجوز أن یقال: یقدر أن یعلم و لایقدر أن لایعلم» می‌نویسد:

«ولایقدر» عطف علی «یقدر» و «لا» لتأکید النفی یعنی: أن الصفات الذاتیة هی التي لا یتعلق بها القدرة بخلاف الصفات الفعلیة، فلا یجوز أن یقال: یقدر أن یعلم و یقدر أن لایعلم؛ لأن العلم من صفاته الذاتیة التي هی عین ذاته فوجوده واجب بالذات و عدمه ممتنع و لا یتعلق القدرة بشيء منها و قس علیه حال نظایره الآتیة. (۵: ج ۳، ص ۳۶۴)

به عقیده شارح، عبارت «لایقدر أن لایعلم» به معنی «یقدر أن یعلم» است و حرف «لا» که بر سر «یقدر» درآمده، زائده و برای تأکید نفی در «لایجوز» است.

۲. علامه مجلسی در معنای عبارت مذکور سه احتمال را مطرح کرده است؛ وی می‌نویسد:

وقوله: ولایقدر أن لایعلم، الظاهر أن لا لتأکید النفی السابق؛ ای لایجوز أن یقال یقدر أن لایعلم، و یمکن أن یكون من مقول القول الذي لایجوز، و توجیهه: أن القدرة لا ینسب إلا إلى الفعل نفیاً أو إثباتاً، فیقال: یقدر أن یفعل أو یقدر أن لا یفعل، و لا ینسب إلى ما لا یعتبر الفعل فیها لا إثباتاً و لا نفیاً، فما یكون من صفات الذات التي لا شائبة للفعل فیها كالعلم و القدرة و غیرهما، لایجوز أن ینسب إليها القدرة؛ فإن القدرة إنما یصح استعمالها مع الفعل و الترك، فلا یقال یقدر أن یعلم و لایقال و لایقدر أن لایعلم؛ لأن العلم لا شائبة فیها من الفعل. أقول: و یحتمل أن یكون الواو للحال، و الحاصل: إن من لایقدر أن لایعلم، کیف یصح أن یقال له یقدر أن یعلم؛ إذ نسبة القدرة

إلى طرفي الممكن على السواء. (٦: ج ٢ ص ٢٢ و ٢٣)

احتمالات ثلاثة فوق از این قرار است:

الف) حرف «لا» در عبارت «ولا يقدر أن لا يعلم» زائده و برای تأکید نفی در «لا يجوز» آمده و معنای عبارت چنین است: روا نیست که بگوییم او قادر است که بداند.

ب) استعمال قدرت و عجز در صفات فعل، روا و در صفات ذات، نارواست. چون در «علم» شائبه‌ای از فعل نیست، روا نیست بگوییم او قادر است که بداند یا آنکه بگوییم او عاجز است که نداند.

ج) جمله «ولا يقدر أن لا يعلم» جمله حالیه است و معنای آن این است: روا نیست بگوییم او قادر است که بداند؛ در حالی که او قادر نیست که نداند.

۳. و اخیراً استاد دکتر احمد بهشتی - مدّ ظلّه - در مقاله «جایگاه اراده خداوند از دیدگاه ثقة الاسلام کلینی»، ضمن نقد شرح علامه مجلسی، عقیده خود را در معنای کلام کلینی چنین ذکر کرده‌اند:

«او توضیح می‌دهد که صفات ذات، متعلق قدرت نیستند. او می‌گوید: لا يجوز أن يقال: يقدر أن يعلم ولا، يقدر أن لا يعلم، و يقدر أن يملك ولا، يقدر أن لا يملك... نه جایز است گفته شود: قدرت دارد که بداند و نه جایز است گفته شود: قدرت دارد که نداند. نه جایز است گفته شود: قدرت دارد که مالک باشد و نه جایز است گفته شود قدرت دارد که مالک نباشد...»

عبارت فوق، بسی گویاست؛ به شرطی که «و لا» را در همه جملات، عاطفه بگیریم؛ ولی شارح بارع کافی، علامه مجلسی تنها «واو» را عاطفه دانسته و «لا» را بر سر فعل «يقدر» در آورده و در تبیین و تفسیر همه جملات، به تکلف افتاده است؛ چرا که «لا يقدر أن لا يعلم» نفی در نفی و مفهوم آن، اثبات است. یعنی: خدای متعال، قدرت دارد که بداند؛ حال آنکه صفات ذات، متعلق قدرت نیستند؛ بلکه



متعلق قدرت، فعل و ترک است. او می فرماید:

لا يقال: يقدر أن يعلم و لا يقال: لا يقدر أن لا يعلم؛ لأنّ العلم لا شائبة فيه من

الفعل.

گفته نمی شود: خدای متعال قدرت دارد که بداند؛ و گفته نمی شود: قدرت ندارد که نداند؛ زیرا در علم، شائبه ای از فعل نیست.

با اینکه نگارنده در برابر مقام والای مجلسی سر تعظیم فرود می آورد، ولی نقد علمی منافاتی با تعظیم و تکریم ندارد. درست است که در علم شائبه فعل نیست؛ ولی مشکل عبارت به قوت خود باقی است. از آنجا که محدث بزرگ و شارح سترگ، از توجیه خود قانع نبوده است، در ادامه می گوید: محتمل است که واو، حالیه باشد؛ یعنی کسی که قدرت ندارد که نداند، چگونه صحیح است که گفته شود: قدرت دارد که بداند؟ این توجیه هم رفع مشکل نمی کند؛ زیرا در این صورت، معنای فرمایش کلینی این است: قادر است که بداند؛ حال آنکه قادر نیست که نداند. اشکال و اندماج از ناحیه عدم قرائت صحیح عبارت پیدا شده است؛ ولی بنا بر قرائت نگارنده، اشکال و اندماجی نیست.» (۱: ص ۵۱ - ۵۲)

نقد اقوال

۱. حاصل کلام مازندرانی این است که عبارت «ولایجوز أن يقال يقدر أن يعلم و لا يقدر أن لا يعلم» بر این تقدیر است که: «ولایجوز أن يقال يقدر أن يعلم و لا يجوز أن يقال يقدر أن لا يعلم.» این توجیه گر چه محتمل است، ولی معنای مراد کلینی نیست؛ زیرا اولاً می گویند اصل، عدم تقدیر است. ثانیاً استعمال «لا» ای زائده هنگامی است که جمله معنای دیگری افاده نکند؛ مانند «ولا الضالین». اما چگونه می توانیم بگوئیم عبارت «لا يقدر» دارای معنای «نمی تواند» نیست؟ در حالی که نویسندگان بزرگ معمولاً به گونه ای می نویسند که معنای خلاف مرادشان مستفاد نشود. ثالثاً این معنا با سیاق عبارات کلینی تطبیق ندارد.

۲. علامه مجلسی در معنای عبارت فوق سه قول را ذکر کرده است: قول اول که با قید «الظاهر» همراه است، همان قول مازندرانی است. اما قول دوم که به تفصیل ذکر شده، نظر خود اوست و با سیاق عبارات کلینی تطبیق دارد. قول سوم نیز مانند قول اول مستبعد است.

۳. خلاصه مقاله اخیر آن است که قرائت علامه مجلسی از عبارت «ولایقدر أن لا یعلم» ناصحیح است. «ولا» حرف عطف و جمله دارای معنای اثباتی است. انتقاداتی که بر مقاله اخیر وارد می شود، از این قرار است:
اولاً: این قرائت مؤلف محترم، همان قول مازندرانی است که مجلسی هم آن را نقل کرده و سخن جدیدی نیست.

ثانیاً: «ولا» حرف عطف نیست و در تقریر معنای مورد نظر نویسنده محترم باید بگوییم: «واو» حرف عطف و «لا» زائده و برای تأکید در «لایجوز» آمده است. ثالثاً: علامه مجلسی فرموده است: روا نیست بگوییم خدا قادر است که بداند یا آنکه بگوییم خدا قادر نیست که نداند؛ زیرا در علم شائبه‌ای از فعل نیست. در این مقاله، به این استدلال متین مجلسی در تعلیل کلام کلینی، توجه کافی نشده و بدان پاسخی داده نشده است.

قول صحیح

گرچه تعلق قدرت بر علم و جهل حق تعالی نارواست و متعلق قدرت صفات فعل است و نه صفات ذات، اما بیان کلینی این سخن نیست؛ بلکه او می گوید: انتساب قدرت و عجز بر صفات ذاتی او همچون علم، نارواست. دلایل درستی این مدعا بدین قرار است:

اولاً: سیاق عبارات کلینی بر این مدعا دلالت دارد. اینک ما برای نمایاندن صحّت این سخن، به شرح و ترجمه مزجی کلام کلینی می پردازیم. وی می گوید: (كذلك صفات ذاته الازلي لسنا نصفه بقدره و عجز و علم و جهل و حکمة و خطا

وعزّ و ذلّة) ما صفات ذاتی و ازلی حق را به اوصاف قدرت و عجز، علم و جهل، حکمت و خطا و عزت و ذلّت، وصف نمی‌کنیم. (ویجوز أن یقال یحبّ من أطاعه و یبغض من عصاه و یوالی من أطاعه و یعادی من عصاه و أنّه یرضا و یسخط) اما رواست که گفته شود: او اطاعت کننده‌اش را دوست دارد و نافرمانش را مبعوض می‌شمارد، با مطیع خود دوستی و با نافرمان خود دشمنی می‌کند، او خشنود و خشمگین می‌شود. (ویقال فی الدعاء: اللّهم ارض عنّی و لاتسخط علیّ و تولّنی و لاتعادنی) و در دعا می‌گوییم: خدایا از من راضی باش و بر من خشم مگیر و با من دوستی کن و دشمنی مکن. (ولایجوز أن یقال یقدر ان یعلم) و روا نیست که گفته شود او قادر است که بداند، زیرا قدرت بر فعل تعلق می‌گیرد نه بر علم که از اوصاف ذات است. (ولایقدر ان لا یعلم) همچنین روا نیست که بگوییم او عاجز است از اینکه نداند. زیرا عجز نیز بر فعل تعلق می‌گیرد نه بر علم که از اوصاف ذات است. (ویقدر أن یملك و لا یقدر أن لا یملك) و روا نیست که بگوییم او قادر است که پادشاه باشد و عاجز است از اینکه پادشاه نباشد؛ زیرا قدرت و عجز بر افعال تعلق می‌گیرد، نه بر اوصاف ذات. (و یقدر أن یكون عزیزاً حکیماً و لا یقدر أن لا یكون عزیزاً حکیماً) و روا نیست که بگوییم او قادر است که عزیز و حکیم باشد و عاجز است از اینکه عزیز و حکیم نباشد؛ زیرا عزّت و حکمت، از اوصاف ذات است و نه از اوصاف فعل.

ثانیاً: اینکه گفته‌اند عبارت «لایقدر أن لا یعلم» نفی در نفی و مفهوم آن اثبات است، سخن صحیحی است، همچنان که عبارت «یقدر أن یعلم» نیز دارای مفهوم اثبات است. اشکال عباراتی از قبیل «او قادر است که بداند» و «او قادر نیست که نداند» از آن روست که اطلاق قدرت و عجز بر حیطة اوصاف ذاتی حق نارواست. ثالثاً: این عبارت کلینی بر درستی مدّعی ما دلالت دارد که می‌فرماید: وكذلك صفات ذاته الازلیّ لسننا نصفه بقدره و عجز. زیرا عبارت «یقدر أن یعلم» مثالی برای قدرت و عبارت «لایقدر أن لا یعلم» مثالی برای عجز است.

نتایج

۱. کلینی انتساب هر دو صفت قدرت و عجز را به صفات ذاتی حق، جایز نمی‌داند. او می‌گوید: نه می‌توانیم بگوییم خدا قادر است که بداند و نه می‌توانیم بگوییم خدا عاجز است که نداند، زیرا استعمال قدرت و عجز در صفات ذات نارواست.

۲. علامه مجلسی وجوه مختلف در معنای کلام کلینی را ذکر کرده و وجه صحیح را با تأکید و تفصیل بیشتری بیان فرموده است.

۳- وجهی که حرف «لا» را در عبارت «ولایقدر أن لایعلم» زائده می‌داند با سیاق عبارات کلینی تطبیق ندارد.

منابع

۱. بهشتی، احمد. مقاله جایگاه اراده خداوند از دیدگاه ثقة الاسلام کلینی. سفینه، فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن، و حدیث، شماره ۱۸.
۲. جمعی از دانشمندان. جامع المقدمات. به خط طاهر خوشنویس، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۹ق.
۳. صدرای شیرازی. شرح أصول الكافي. چاپ سنگی، قطع رحلی، بی تا.
۴. کلینی محمدبن یعقوب. الكافي. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ق، چاپ سوم.
۵. مازندرانی، مولی محمد صالح. شرح الكافي. تصحیح و تعلیق: میرزا ابوالحسن خان شعرانی. طهران: المكتبة الاسلامیة، ۱۳۸۴ق.
۶. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الأطهار. دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ق.
۷. _____ مرآت العقول في شرح أخبار آل الرسول. تصحیح سید هاشم رسولی. تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۴ق.